

وتمایزات...

بی‌قراری

زولفو لیوانه‌ای

ترجمه: مجتبی مرادی



مشر وکرا

۱۳۹۷



سرشناسه: لیوانلی، زولفو، ۱۹۴۶-م. Livaneli, Zulfu.

عنوان و نام پدیدآور: بی‌قراری/زولفو لیوانلی؛ ترجمه مجتبی مرادی.

مشخصات نشر: تهران: نشر ری‌را، ۱۳۹۶. مشخصات ظاهری: ۲۱۸ص.

شابک: 978-600-8744-19-1

وضعیت فهرست نویسی: فیا

یادداشت: عنوان اصلی: Huzarsuzluk.

موضوع: داستان‌های ترکی — ترکیه — قرن ۲۰م

موضوع: Turkish fiction -- Turkey -- 20th century

شناسه افزوده: مرادی، مجتبی، مترجم

رده‌بندی: L ۲۴۶/۱۲ ب ۷۷۷/۱ / رده‌بندی دیویی: ۳۵۳۳/۸۹۴ شماره کتابشناسی ملی: ۴۷۸۲۸۹۳

بی‌قراری

زولفو لیوانلی

ترجمه مجتبی مرادی

آماده‌سازی: گروه کتاب‌سازی

اجرای جلد: آذین

تاریخ انتشار: ۱۳۹۷

شمارگان: ۱۱۰۰

ISBN 978-600-8744-19-1

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۷۴۴-۱۹-۱

ناشر: ری‌را

نوبت چاپ: اول

چاپ و صحافی: قشقایی

مرکز پخش: تهران- کوی نصر- بین خیابان ۱۷ و ۱۹- پلاک ۲۵۶- شماره ۷

تلفن: ۸۸۲۴۵۸۸۲ - ۰۹۱۲۴۱۳۷۰۰۴ دورنگار: ۸۸۲۴۵۸۸۳

بها: ۲۵۰/۰۰۰ ریال

هرگونه استفاده از مطالب کتاب، با مجوز از ناشر یا نویسنده امکان‌پذیر است.

یادداشت مترجم

خواننده این داستان را از پای می اندازد، نوشتن از دست و پا می اندازد. انگار که این «وینگر» مشترک همه آدمیان (در هر جا و جایگاهی) است. بی خویش و خویش اند، هیچ قراری با هیچ کس نداری، اصلاً قرار نداری حتی با خودت بی قرار مانده ای و آسمان همه جا یک رنگ است و زمین آن قدر است است که مادرانگی اش را از یاد برده انگار. خیالات کوچک و بزرگ، قد و نیم قد، میکروسکوپی و غول آسادر مغزت سر بر می آورند و رژه می دهند، برخی زود می میرند و عده ای دیرپایند. از آن میانه یکی کتابی در دست دارد و مشغول خواندن است، هر برگ را که می خواند کناری می گذارد، می داری و می خوانی، پیش می روی و فصل گریستن می رسد، سبک بر می ای، ساختمان داستان چنان چفت و بست محکمی دارد که جایی برای یک غریبه نیست، اهالی آشنایت می یابند و کریمانه راحت می دهند، حالا تو دیگر خود بخشی از این ماجرای، ماجرای در زمان و مکان که نرم نرم لباس مکان و زمان از تن می کند و چنان بی مکان و زمان می شوی که در یسار و یمینات نیاکان و آیندگان نشسته اند، همه را

می شناسی و همگان می شناسند. گاه آن‌ها تسلایت می دهند و دستمالی گلدوزی شده به دست می دهند که اشک‌هایت را پاک کنی، گاه تو شانه‌ای می شوی برای کسی که چند قرن غرور است و چند دریا اشک، اما هنوز مغرورانه می گرید و زود سرش را از شانه‌ات بر می دارد که مبادا پای کسی سست شود از گریه‌اش یا بلرزد دست کسی.

...

هیچ جای این تنهویه یه نیست، مدام پالفته تر و تمیز تر می شوی، از این رنج انسانی زاده می شود که دوستش داری، تو همچنان بی قراری، اما جنس بی قراری‌ات تغییر یافته است. نگران اجاره خانه و قبض آب و برق و تلفن نیستی، دیگر طعم آوارای انسانیت در کام و جانت نشسته، گرد سفر از رخت و رخت می زدایی. کام در مسیر تلاش می نهی تا لبخندی بشسانی بر لبان مادرانی که فرزندان‌شان را به سینه گرفته و شیر می دهند و کودکان آرام بخوابند زیر رنگین کمانی از ساطع و احساس و انسانیت ...

گام بر می داری، بال در می آوری

و اسلحه‌ها در انبارها

زنگ خواهند زد ...